

چکیده

هدف آفرینش انسان، عبادت خدای متعال و رسیدن به کمال مطلوب است، چنان که در سوره ذاریات آیه 56 می فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون». بهترین راه شناخت پروردگار و عبادت او، شناخت خویشتن است چنان که در حدیث نبوی آمده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». نویسنده مقاله به کاوشی پیرامون معرفت نفس در تفسیر المیزان پرداخته و اثبات می کند که تنها عرفان کامل و سعادت بخش، عرفان ولایی و علوی است. طبق نظر علامه طباطبایی، شاه راه عرفان همانا خودشناسی و خودسازی است و بستر اصلی آفاق اندیشه های علامه در حوزه عرفان، آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» (2) می باشد و آن را کلید سلوک و شهود معرفتی می نماید.

در پایان نتیجه گیری می کند که مرحوم علامه، قرآن، احادیث و روایات را منبع مستقل و اصیلی برای عرفان جامع می داند و عرفان قرآنی و اهل بیت علیهم السلام، یعنی وصول به مقام شهود حق در عالم و آدم را بر روی همه آدمیان و طبقات و صنوف، گشوده می داند و هر کس را طبق ظرفیت وجودی، تلاش، جهاد و اجتهادش از حقایق معنوی بهره مند می نماید.

مقدمه

نام علامه طباطبایی رحمه الله با قرآن، عرفان و برهان، قرین بوده و اندیشه، انگیزه، عمل نورانی و الهی اش، همواره دریایی از حکمت ناب و عرفان زلال اسلام را در خاطره ها زنده و ماندگار می نماید. چه این که مرحوم علامه، قرآن شناس، عرفان شناس و فلسفه شناس بوده و مفسر، عارف و فیلسوف به معنای حقیقی کلمه بر او صادق است. از این رو حداقل تفتن به سه نکته ضروری می نماید:

الف) این که علامه غواص اقیانوس بی کرانه قرآن کریم، آن هم اشراپ شده از جام ولایت بوده است که قرآن را به قرآن و آیه را با آیه به تفسیر و تاویل کشاند و به راستی و درستی، احیاگر عرصه تفسیر جامع و اصیل، که همانا سیره تفسیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به عنوان «من خوطب به» و «راسخان در علم» (3) به شمار می آید و چه نیکو و توانمند و خالص از عهده چنین کاری کارستان و سترگ برآمده است و پس از سی سال تلاش قرآنی، تفسیر «المیزان» را به منصف ظهور رساند.

ب) علامه، عارفی کامل در عرفان علمی و عملی (عینی) بود. هم عرفان نظری را خوب فهمید و هم عرفان حقیقی و حقیقت عرفان را در ذهن، ذات، عمل و رفتار پیاده کرد، (4) هم صاحب نظر و هم صاحب بصیرت بود. هم از تحقیق عرفان خوب برآمد و هم در تحقق عرفان جامع و متین عمل کرد و شاید بخوبی بتوان طرح کرد که «رسالة الولاية» علامه طباطبایی رحمه الله ره آورد تحقیق و تحقق و سیر و سلوک علمی و عینی عرفان او بوده است و سفر نامه سلوکی اش قلمداد می شود.

ج) عرفان علامه، بیش از آن که رنگ و بوی صوفیانه و ملل و نحل مشارب عرفانی اساطین فن عرفان داشته باشد، عرفانی علوی و اهل بیته، یا عرفان ناب شیعی است. عرفان قرآنی و ولایی است که در سنت و سیره قولی، فعلی، بیانی و بنانی اش متجلی شده است و از این رهگذر، سرچشمه های (5) زلال عرفان ناب اسلامی را باید در اندیشه، اشراق، قلم، قدم، قول و فعل علامه جستجو کرد و او را الگوی تمام عیار عرفان ولایی و اسوه کم بدیل عرفان ناب نبوی و علوی دانست که مشرب خاص عرفانی را احیا کرد و از معرفت نفس تا شریعت محوری و نیل به مقام ولایت را بر اساس و استوانه های سنگین و وزین قرآنی، سنت و سیره نبوی و علوی استوار ساخت. (6) این مقاله، بر آن است تا چنین ره یافتی را از آن ره آورد ثقیل و ثمین، پیش روی اصحاب خرد و ارباب الباب نهد و راه برون رفتی را از عرفانهای مصطلح و معهود که بیشتر صبغه بشری دارند نه وحیانی و حتی رنگ و بوی منهای خدا و مبدا و معاد گرفته اند، عرضه بدارد تا شاید بشر دورافتاده از اصل خویش، «باز جوید روزگار وصل خویش»، و آدمیان وامانده در وادی معنویت زمینی و خودساخته را که به نوعی همان خود بنیادی و خود تناقض نما است، به شریعه اصیل عرفان و معنویت ناب رهنمون گردد.

ناگفته پیداست که مقصد و مقصود، طرح، تحلیل و تبیین عرفان ناب اسلامی و وحیانی است و پاسخگویی به این پرسشهاست که آیا عرفان قرآنی و ولایی وجود دارد؟ آیا روش شناخت خود و ریاضت بر پایه و مایه شریعت، بهترین و نزدیکترین راه ممکن در وصول به حقیقت است؟ آیا راه ولایت (قرب، فنا فی الله، شهود حق) بر روی همگان باز است یا نه؟ و آیا تفسیر المیزان حاوی معارف عرفانی و اندیشه های معنوی و سلوکی است؟ و به راستی در تفسیر المیزان میزان تاثیر و تاثر عرفان چگونه بوده است؟ . . . و از طرف دیگر به دنبال اثبات این فرضیه است که تنها عرفان کامل و سعادت بخش و کمال آور، (عرفان وحیانی) یا عرفان اهل بیته و ولایی یا عرفان علوی است و لا غیر، و چنین عرفانی، در باطن دین و شریعت منطوی و مندرج است و راه نیل به عرفان تنها در سایه سار شجره طیبه دین و شاخ سار تنومند و پرثمر شریعت مبین و کامل اسلام ناب ممکن است که آن هم ریشه در فطرت و جان آدمی دارد و از درون خود انسان عبور می نماید و به بیان دیگر از چنین نموداری حکایت می کند :

توحید ناب - ولایت - شریعت محوری - بیداری و بینایی

انسان کامل (موحد) سلوک و شهود ریاضت یقظه

و ما با توجه به آرای علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر شریف، وزین و قیم المیزان، بحث ها را بر محورها و شاخص های ذیل به رشته تحریر می آوریم :

1 - عرفان چیست؟ (چیستی عرفان) .

2 - شاه راه نیل به عرفان حقیقی کدام است؟

3 - عناصر اصلی و مؤلفه های بنیادین عرفان ناب در تفسیر المیزان چه چیزهایی هستند؟

4 - آغاز و انجام عرفان اسلامی در تفسیر المیزان چیست؟

و اینک بحث عرفان و عرفان یابی در تفسیر المیزان را با فراز بسیار والا و بالا از استاد علامه جوادی آملی در خصوص مطالب ژرف عرفانی مندرج در المیزان آغاز می کنیم . ایشان مرقوم داشته اند :

«در خبایا و زوایای کتاب المیزان، مطالب ژرف عرفانی به طور مستور، نه مشهور و به صورت سر، نه علن و به سبک اشارت، نه عبارت و به نحو اشراق نه اشراق، مطوی و مخزون و مکتوم و مکنون است که «لا یمسه الا

العارفون». (7)

اگر چه از عرفان تعریفی اصطلاحی و رسمی با واژه ها و اصطلاحات خاص خود که در کتب اساطین فن موجود است، در اذهان متداعی می شود و تمنای عقول و استدعای نفوس نیز، طرح و تبیین آن تعاریف و واژگان شناسی آنها می باشد که از دو جنبه تاریخی و محتوایی مورد بررسی قرار گیرند، لکن باید دانست که در این زمینه نیز علامه طباطبایی رحمه الله اگر چه متفطن چنین فن قویم عرفانی و آگاه به همه جوانب تاریخی، واژگانی، تطورات و مراتب وجودی تصوف و عرفان و حتی فرق و طبقات آنها بوده است، (8) اما در مباحث تفسیری و حکمی و عرفانی اش، هرگز از سبک قدما و شیوه نوشتاری آنها پیروی نکرد، بلکه بر مسلک قرآنی و منهج وحیانی، عرفان را امری درونی و فطری دانست که دین و عرفان از نسبت و پیوستگی و درهم تنیدگی عمیق و ژرفی برخوردارند و چون «دین» با فطرت و سرشت انسان هم آهنگ است و از طرفی دیگر «تبیینا لکل شیء» (9) می باشد، و همه نیازهای معنوی و مادی، دنیوی و اخروی آدمیان را دربر دارد و از هر آنچه که آدمی را به قله کمال و سعادت واقعی می رساند، فروگذار نکرده است و از طرف سوم، حقیقت انسان اگر شناخته گردد، بهترین، کاملترین و نزدیکترین راه رسیدن به عرفان حقیقی و حقیقت عرفانی است و هر انسانی به قدر ظرفیت وجودی اش و به میزان شناخت ابعاد وجودی خود و مجاهدت هایی که بر محور التزام به شریعت نورانی اسلام دارد، از عرفان برخوردار است. از این رو، مرقوم داشته اند :

«و من هنا يظهر ان العرفان ينتهي الي اصل الدين الفطري، اذ ليس هو بنفسه امرا مستقلا يدعوا اليه الفطرة الانسانية، حتي ينتهي فروعه و اغصانها الي اصل واحد، هو العرفان الفطري .» (10) پس، از منظر علامه، عرفان از رهگذر نفس و درون انسان، بر مدار دین که اجزای به هم پیوسته عقاید، اخلاق و احکام عملی هستند، می گذرد تا سعادت حقیقی انسان را که همانا عبودیت و بندگی است، رقم بزند و انسان به قرب الهی و لقای رب نایل شود و مظاهر اسمای جمال و جلال خداوند سبحان گردد. از این رو، عرفان در افق اندیشه قرآنی علامه، همانا خودشناسی فراگیر و خدانشناسی همه جانبه است، یا معنویت خواهی، خداگرایی، خداپرستی و بندگی خالصانه و وجهه الهی یافتن است یا هجرت از من فطری به سوی «فاطر السموات و الارض» و از خود رهیدن و به خدا پیوستن است. عرفان؛ یعنی خداگونه شدن، عرفان؛ یعنی رنگ خدا یافتن، عرفان یعنی فناشدگی انسان در خدا، به توحید ناب رسیدن، به منزلت ولی الله نایل گشتن و جهان خلقت و شریعت، جهان شریعت و شریعت جهان، غیب عالم و عالم غیب را جلوه خدا دیدن و همه عالم و آدم را تحت ولایت مطلقه الهیه شهود کردن، پس عرفان وحدت تجلی، وحدت شهود و وحدت وجود (وحدت شخصی وجود) را یافتن است که مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر «امانت الهی»، پس از نقل و نقد نظریه های مختلف مرقوم داشته اند :

«فبقي انها الكمال الحاصل له من جهة التلبس بالاعتقاد و العمل الصالح و سلوك سبيل الكمال بالارتقاء من حضيض المادة الي اوج الاخلاص، الذي هو ان يخلصه الله لنفسه، فلا يشاركه فيه غيره، فيتولي هو سبحانه تدبير امره و هو الولاية الالهية . فالمراد بالامانة الولاية الالهية . . .» (11)

یعنی انسان از راه ایمان عقلی، باورهای قلبی، عمل صالح و سیر و سلوک در مسیر کمال به تدریج در یک حرکت نهادی و جوهری از فرش به سوی عرش و از ماده به معنا و از قعر خاک تا اوج افلاک پرواز نماید و به گونه ای با طی مقامات و مراحل سلوکی به «خلوص فعلی» (مخلص) و «خلوص ذاتی» (مخلص) میرسد که همه چیز را تحت ولایت الهی می بیند و ولایت مطلقه را ساری و جاری در ملک و ملکوت مشاهده می نماید و آیا مگر عرفان غیر از این است؟ و یا در تفسیر توحید و ولایت از سوره تکاثر استشهاد می کند که چگونه انسان سالک از علم به

عين مي رسد و همه کثرات را فاني ديده و اصالت را به يك وجود مي دهد (اصالت وجود عرفاني) و مي فرمايد :
(12)

«... و سپس از نعيم که راه قرب بنده به سوي خدا و ولايت است، از شما پرسش خواهد شد که در چه حد حجاب کثرت را کنار زدید و در وادي توحيد قدم زدید!» (13)

در تفسير شريف الميزان، (پس از اين که نعيم را مطلق نعمت هاي الهي بر انسان دانسته اند) مرقوم داشته اند :
«و قد خلق الله تعالى الانسان و جعل غاية خلخته التي هي سعاده و منتهي كماله، التقرب العبودية اليه كما قال : «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (14) و هي الولاية الالهيه لعبده و قد هيا الله سبحانه له كل ما يسعد و ينفع به في سلوكه نحو الغاية التي خلق لها و هي النعم فاسبع عليه نعمه ظاهرة و باطنة .» (15)

پس عرفان در نظرگاه علامه از چيستي هايي برخوردار است که با فطرت، دين، سرشت و شريعت عجين و قرين گشته است و داراي مؤلفه هاي زيرساختي ذيل است :

1 - عرفان به نفس و بازگشت به حقيقت وجودي خود;

2 - اعتقاد راسخ، اخلاق طيبه و عمل صالح داشتن;

3 - شريعت شناسي و شريعت محوري (سير و سلوك بر پايه و مايه شريعت الهي) ;

4 - خداشناسي فراگير و همه جانبه تا نيل به توحيد خالص;

5 - رسيدن به مقام ولايت يعني فهم و شهود ولايت الهي ساري و جاري بر عالم و آدم;

از اين رو عرفاني که علامه از آن سخن به ميان آورده است از آيات «عليکم انفسکم» (16) و «في انفسکم افلا تبصرون» (17) و «واعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه» (18) سرچشمه مي گيرد و حرکتی است از خود به سوي خدا و از من به سوي «هو» که «لا اله الا هو» و چه زيباست که علامه به مناسبت بحثي از «طي الارض» و آيات هشت گانه اول سوره طه مي فرمايد :

«... و اين آيات بسيار عجيب است به خصوص آيه «الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی» ، چون اين آيه تمام

اسماء را در وجود مقدس حضرت حق جمع مي کند و مانند جامعيت اين آيه در قرآن کریم نداريم .» (19)

پس علامه، عرفان وحياني، عرفان قرآني و ولايي را از عبارت، اشارت، لطافت و حقيقت قرآن کریم استخراج و تبیین نموده اند و اين حقيقتي گران سنگ است که عرفان از دل قرآن کریم استنباط و استخراج گردد . (20)

راه عرفان حقيقي

بنابر مطالب پيش گفته در تبیین چيستي عرفان و با تفرجي در تفسير وزين و گران سنگ الميزان به دست مي آيد که از نظر کلیددار غيب و شهود و آيت جامع عرفان ناب; يعني علامه طباطبائي رحمه الله، شاه راه عرفان همانا خودشناسي و خودسازي است و بستر اصلي آفاق اندیشه هاي علامه در حوزه عرفان، آيه کریمه «يا ايها الذين آمنوا عليکم انفسکم» (21) مي باشد . علامه در بخش هاي تفسير آيه به آيه، بحث روايي و بحث علمي از عرفان و طرق سير و سلوك و نقد عرفان هاي بشري آن را به تفسير مي کشاند و اگرچه در موارد مختلف بحث معرفت نفس را در ساحت عرفان ناب طرح و تبیین مي نمايد لکن در ذيل و ظل اين آيه داد سخن سرمي دهد و در رساله الولاية (22) که در حقيقت سفرنامه سلوكي و معراج نامه اش مي باشد، آن را کلید سلوك و شهود معرفي مي نمايد . (23) استاد جوادي آملی نیز پس از استناد به آيه يادشده مي نويسند :

«ومفاده هو ان الانسان سالک الي الله و صائريه و لابد للسالك من الطريق، كما لابد له من الغايه . و اما

الطريق، فهي النفس و اما الغايه : فهي جنة اللقاء و لا طريق لها الا معرفة النفس و تزكيتها، و لا غاية للنفس الا لقاء خالقها و لذا اهتم به المحققون من القدماء و غيرهم في كتبهم القيمه وكذا في سيرهم الطاهرة عن رجس الطبيعه .

و لقد كفانا في التعرض لهذا البحث النفيس سيدنا الاستاد الطباطبائي في كتابه القيم «الميزان في تفسير القرآن» في موارد عديدة، سيما في ذيل الاية المشار اليها و كذا في سائر تصانيفه الثمينه، سيما رسالة المعمولة في الولاية .» (24)

ناگفته نماند علامه طباطبائي رحمه الله در تفسير آيه «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبير بما تعملون» (25) ، سه عنصر اصلي عرفان و سير و سلوك را مطرح مي نمايد كه بسيار قابل تامل و تحقيق و تدقيق است و آنها عبارتند از : الف - معرفت نفس (خودشناسي - خود آگاهي)، ب - محاسبت نفس (خود نقدي)، ج - مراقبت نفس (خود نگهداري و خود يابي) . چنانكه مرقوم داشته اند : «المؤمنين الي ان يذكروا الله و لا ينسوه و ينظروا في اعمالهم التي علي صلاحها و طلاحها يدور رحى حياتهم الآخرة فيراقبوا اعمالهم ان تكون صالحة خالصة لوجهه الكريم مراقبة مستمرة ثم يحاسبوا انفسهم فيشكروا الله علي ما عملوا من حسنة و يوبخوها و يزجروها علي ما اقترفت من سيئة و يستغفروا و ذكر الله تعالي بما يليق بساحة عظمته و كبريائه من اسمائه الحسنی و صفاته العليا التي بينها القرآن الكريم في تعليمه هو السبيل التوحيد الذي ينتهي بسالكة الي كمال العبوديه و لا كمال للانسان فوقه . . .» (26)

يعني سه اصل خود آگاهي، خودنقدي و خودنگهداري را براي خوديابي و خدايبي در رسيدن به مقام «توحيد» كه بالاتر از آن معنايي نيست، مطرح مي نمايد و مگر عرفان غير از «توحيد» و «موحد» ؛ يعني خداي سبحان و انسان كامل است؟ (27) ما در اين فراز از مقاله چند گزاره حكمي و عرفاني را از مجموعه اباحت تفسيرية علامه طباطبائي رحمه الله پيرامون «از خودشناسي و خود سازي تا خداشناسي، خداباوري و خدايبي» كه راه اصلي «عرفان» است و مرحوم علامه از استاد سير و سلوكش در عرفان؛ يعني مرحوم آيت الحق و العرفان، سيد علي آقا قاضي رحمه الله گرفته اند (28) ، نقل مي نماييم و بهره برداري و استفاده از آن گزاره ها كه خود فرمول هاي سلوكي به شمار مي روند را بر عهده خوانندگان فهيم و بصير مي نهيم :

الف) گزاره اول : خود را بشناس و خود را بياب، كه از آيه «عليكم انفسكم» (29) دريافت شده است و در آن حداقل چند نکته محوري وجود دارد :

1 - «خود» شناختني است و خودشناسي ممكن است نه ممتنع و محال . مرحوم علامه پس از نقل نظريه برخي علما كه خودشناسي را در حديث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» محال يا تعليق بر محال دانسته اند، آن را نقد مي كند و قبول ندارد . چنانكه مرقوم داشته اند :

«و قد ذكر بعض العلماء : انه من المحال، و مفاده استحالة معرفة النفس لاستحالة الاحاطة العلمية بالله سبحانه، و رد اولا بقوله صلي الله عليه و آله في رواية اخري، اعرفكم بنفسي اعرفكم به و ثانيا بان الحديث في معني عكس النقيض لقوله تعالي : و لا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم .» (30)

2 - معلوم مي شود هنوز خويشتن شناسي نكرده ايم چه اين كه به خداباوري و توحيد ناب راه نيافته ايم . پس بايد به اصل خود وصل شويم و رجعت و بازگشت به خويشتن پيدا نماييم كه همه كمالات علميه و عمليه در معرفت به نفس متجلي است چنانكه علامه مرقوم داشته اند :

« . . . ثم امر المؤمنين في قوله «عليكم انفسكم» بلزوم انفسهم كان فيه دلالة علي ان نفس المؤمن هو الطريق

الذي يؤمر بسلوكه و لزومه فان الحث علي الطريق انما يلائم الحث علي لزومه و التحذير من تركه لا علي لزوم سالک الطريق كما نشاهده في مثل قوله تعالي : «و ان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله» (31)

فامرہ تعالي المؤمنين بلزوم معرفة انفسهم في مقام الحث علي التحفظ علي طريق هدايتهم يفيد ان الطريق الذي يجب عليهم سلوكه و لزومه، هو انفسهم، فنفس المؤمن هو طريقه الذي يسلكه الي ربه و هو طريق هداة و هو المنتهي به الي سعادتہ .» (32)

3 - ضرورت خودشناسي به اين معنا که خودشناسي یک ضرورت عقلي و معنوي است چه اين که معرفت به نفس، فلاح، رستگاري، طريق سعادت و خوشبختي واقعي مي باشد و چگونه است که پيرامون غير خود به شناختن، تامل و تاني مي پردازيم، اما در شناخت خود سهل انگاري و غفلت مي ورزيم؟ ! آيا معنای حديث «نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفة النفس .» (33) ؛ يعني کسی که موفق به خودشناسي شده است، به پيروي بزرگتر دست يافته و معنای حديث : «من عرف نفسه، فقد انتهى الي غاية كل معرفة و علم .» (34) يعني خودشناسي مایه دست يابی به غایت و منتهای هر شناخت و دانستن است نخواهد بود؟

4 - خودشناسي عامل تهذيب نفس، تجرد از ما سواي الهي و رهايي از قيد و بندهاي نفساني و خودخواهي هاي مذموم است و خود آزادي و آزادي حقيقي است چنانکه از علي عليه السلام آمده است که فرمود : «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزههما عن كل ما يبعدها و يوبقها .» (35) ؛ يعني عارف کسی است که خویشتن را شناخت و آن را آزاد از هر قيد و زنجيري نموده است و آن را از هر آنچه از خدايش دور بدارد، پاک و منزّه گردانيد . پس خداشناسي مبناي خودسازي و خودسازي پایگاه اصلي خدايابي و تقرب به سوي خداي سبحان است . اما نکته در اينجاست که انسان حداقل داراي دو «خود» است : 1 - خود حقيقي (خدائي، ملکوتي و رحماني) 2 - خود پنداري که در حقيقت «ناخود» است و به جاي «خود» نشسته است و از خود خاكي و طبيعي نشات مي گيرد و انسان صالح بايد به خود حقيقي اش معرفت يابد و آن را بستر حرکت جوهری اشتدادي اش در سلوک الي الله قرار دهد که شيخ محمود شبستري نیکو سروده اند : مسافر چون بود رهرو کدام است

که را گويم که او مرد تمام است
دگر گفتي مسافر کیست در راه
کسي کو شد ز اصل خویش آگاه
مسافر آن بود کو بگذرد زود
ز خود صافي شود چون آتش از دود
به عکس سير اول در منازل
رود تا گردد او انسان کامل
کسي مرد تمام است کز تامي
کند با خواجگي کار غلامي
پس آن گاهي که ببريد او مسافت
نهد حق بر سرش تاج خلافت
بقا مي يابد او بعد از فنا باز

رود ز انجام ره دیگر به آغاز
شریعت را شعار خویش سازد
طریقت را دثار خویش سازد
به اخلاق حمیده گشته موصوف
به علم و زهد و تقوی بوده معروف
همه با او ولی او از همه دور

به زیر قبه های ستر، مستور (36) ایشان سیر و سلوک انسان مسافر کوی حق را از خودشناسی و خودسازی به مقام انسان کامل شدن که مظهر اخلاق حمیده و اوصاف و اسمای الهیه است، مطرح می نمایند .

ب) گزاره دوم : خودشناسی مقدمه ضروری خداشناسی و سیر از خود، بستر اصلی سیر به سوی خداست که طریق خودشناسی نزدیکترین راه معرفت به رب و کمالات انسانی و الهی و سعادت حقیقی است . چنانکه علامه در «رسالة الولاية» مرقوم داشته اند : « . . ان معرفة الرب من طريق النفس، حيث كانت اقرب طريقا و اتم نتيجة . » (37) و در حدیث نبوی و علوی نیز وارد شده است که «من عرف نفسه، عرف ربه او فقد عرف ربه . » (38) یا مرقوم داشته اند که «فقد تحصل ان النظر في آيات الانفس، انفس و اعلي قيمة و انه هو المنتج لحقيقة المعرفة فحسب . » (39) پس از دیدگاه علامه، خودشناسی نزدیکترین راه، کاملترین نتیجه دهنده (نتیجه بخش کامل و تمام)، گران بهاترین راه خداشناسی و خدایابی است که به تعبیر علامه آیت الله جوادی آملی، سه عنصر راه، رونده و هدف یا سالک، مسلک و مسلوک علیه مطرح اند که در طریق آفاقی هر سه از هم جدا و در طریق معرفت نفس حصولی و مفهومی راه و رونده یکی و هدف دیگری و در طریق معرفت نفس شهودی همه یکی خواهند شد، چه این که خدای سبحان «مشهود» هر چیزی و انسان سالک خودشناس شهودی است . (40) و علامه معرفت نفس را اقرب طریق الی الله معرفتی نموده اند (41) که راه، رونده و هدف یکی خواهند بود اگر بر سبیل عرفان ناب و شهود خالص صورت پذیرد چنانکه مرقوم داشته اند : «و الشهدید بمعنی الشاهد او بمعنی المشهود و هو المناسب لسياق الآیه . » (42)

پس خودشناسی در افق اندیشه و شعاع بینش علامه طباطبایی رحمه الله در نسبت و مقایسه با خداشناسی و خداپرستی، «طریقت» دارد نه «موضوعیت» و مقدمه نیل به عبودیت و توحید کامل است که مرقوم داشته اند : «و تكون النفس طريقا مسلوكا و الله سبحانه هو الغاية التي يسلك اليها و ان الي ربك المنتهي» . (43)
ج) تمامی مشکلات و شقاوت گروی عملی و انحراف فکری و انحطاط اخلاقی یا به بیان دیگر ظلال در عرصه علم و عمل، معلول و مولود جهل به خویشستن و غفلت از خود است که انسان را به فسق، فجور و تدریس نفس می کشاند، «قد خاب من دسها» (44) یا خدافراموشی معلول خود فراموشی از یکسو و خودفراموشی علت خدافراموشی از سوی دیگر و با دو حیثیت خاص به خود می باشد که «و لا تكون كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم، اولئك هم الفاسقون» (45)

و در احادیث علوی آمده است که : «اعظم الجهل، جهل الانسان نفسه . » (46) یا فرمود «عجت لمن يجهل نفسه كيف يعرف ربه . » (47) یا فرمود : «لا تجهل نفسك فان الجاهل معرفة نفسه، جاهل كل شيء . » (48)
د) خودشناسی سرمایه اصلی اصلاح نفس، اكمال وجودی خویشستن، تهذیب و تصفیه درون و در نتیجه دست مایه بنیادین ارتقای وجودی، اتساع وجودی و اوج گیری تا بارگاه قدس ربوبی، الهی شدن و رسیدن به مقام لقاء الله و عبودیت تامه در پرتو ولایت مطلقه است که علی علیه السلام فرمود : «الکيس من عرف نفسه، اخلص اعماله . »

(49) یا «اکثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربه .» (50) یا «من عرف نفسه، تجرد .» (51) ، «من عرف نفسه جاهدها .» (52) «بنابر نقل تاریخی بر در معبد آپولو (Apollo) در شهر دلفی (Delphi) این حکم حک شده بود که «خود را بشناس .» (53) و در پایان این فراز، بسیار نیکوست مطلبی را از استاد جوادی آملی بیاوریم که فرمود : «مرحوم استاد علامه طباطبایی رحمه الله با استمداد از این مبنا که ممکن است انسان حقیقت وجودی را بدون مشاهده قیوم و قیوم او مشاهده کند ، می گویند : اگر کسی نفس خود را مشاهده کند، حتماً خدای سبحان را مشاهده خواهد کرد و این بهترین راه برای ولایت و شهود جمال و جلال حق است . اگر انسان بخواهد خود را بنگرد، راهش آن است که به عجز و فقر خود پی ببرد و اگر به عجز و فقر خود پی برد، دیگر نه به خود متکی است، نه به دیگران و این راه را بدون توحید نمی توان طی کرد . بلکه راه ولایت اصولاً راه توحید است . . .» (54) علامه طباطبایی رحمه الله در این باره مرقوم داشته اند :

«کمال حقیقی هر ممکن الوجودی همان چیزی است که در او فانی گردد و کمال حقیقی برای انسان نیز همان مطلق شدن و رهایی از همه قیدها و در او فانی شدن است که البته برای انسان غیر از آن هیچ کمالی نمی باشد و همانا در برهان سابق گذشت که شهود انسان ذات خود را که عین ذات خود می باشد، در واقع شهود همه حقایق آن و حقیقت اخیرش می باشد و از آنجا که به تحقیق انسان فانی می گردد، پس انسان در عین فانی خود، شاهد خود نیز هست و اگر می خواهی بگو همان حقیقت او، همان شهود نفس خود می باشد . در حالیکه انسان فانی است . . .» (55)

«و قد مر في البرهان السابق ان شهود الانسان لذاته الذي هو عين ذاته شهود منه لجميع حقائقه و لحقيقته الاخيرة، و حيث انه فان، عند ذلك، فالانسان مشاهد في عين فنائه . و ان شئت قلت : ان حقيقته هي الشاهدة لنفسها والانسان فان .» (56)

و مرحوم علامه در بحث فنا که دو عقیده وجود دارد، «فناي ذات و عین ثابت عارف و فناي صفات عارف به بقاي عین ثابت» ، تنها فناي صفات عارف را در ذات حق می پذیرند . (57) استاد علامه آیت الله حسن زاده آملی در این باره مرقوم داشته اند : «جزای فناي في الله، بقاي في الله است .» (58)

عناصر اصلي و مؤلفه هاي محوري عرفان ناب در تفسير الميزان

پس از تبیین و شناخت و بازشناسی اندیشه های عرفانی علامه در آثار و اثار وجودی اش به خصوص سراسر تفسیر متین المیزان بخوبی می توان دریافت که عناصر اصلي عرفان علامه عبارتند از :

- 1 - معرفت نفس، محاسبه نفس و مراقبه نفس؛ (59)
- 2 - عبودیت و بندگی خالصانه در اثر اعتقاد و اخلاق و عمل صالح؛ (60)
- 3 - شریعت شناسی و شریعت محوری در همه مراتب و منازل سیر و سلوک؛ (61)
- 4 - توحید مداری و وحدت گروی؛ (62)
- 5 - فنا در حق اعم از فنا فعلی، صفاتی و ذاتی تا نیل به بقاء بالله؛ (63)
- 6 - لقاء الله یا دیدار با خدا (وصال به محبوب و معبود) ؛ (64)
- 7 - ولایت مداری یا نیل به مقام ولایت مطلقه الهیه که ولایت الهی را حاکم و ساری در همه شؤون خلقت و شریعت و جاری در جمیع مراتب تکوین و تشریع و شامل همه ساحت های وجودی عالم و آدم دانستن و یافتن .

و چون انسان سالک در اثر خودشناسی و تهذیب و تطهیر نفس به مقام عبودیت تامه الهی رسیده، تمامی اعمالش خالص و با وجهه الهی انجام می‌گیرد و در همه حالات و آنات، التزام عملی به شریعت داشته و ظاهر و باطن شریعت؛ یعنی طریقت را برای نیل به حقیقت که همانا لقای رب و بهشت دیدار با جمال جمیل حق سبحان قرار می‌دهد و در فرجام و انجام کار سلوکی اش، به مقام «ولایت» نایل می‌گردد. با توضیحی اجمالی از مقام «ولایت» به اشاراتی چند در تفسیر المیزان آن را پی می‌گیریم تا مقصود بالذات عارف؛ یعنی «ولی الله» شدن و به «توحید صمدی» از راه «توحید معرفتی» رسیدن و «توحید وجودی» یافتن، کاملاً روشن گردد چه این که توحید و ولایت علامت سفرای الهی و کمال انسانهای کامل است و «وحده، وحده، وحده» شعار اصلی آنان در طی مقامات معنوی و فتوحات غیبی به شمار می‌رود که توحید فعل، صفات و ذات را مطرح می‌نماید.

پس «ولایت» یعنی سالک به جایی برسد که فانی در خدای سبحان گردد و همه عالم و آدم را تحت تدبیر و ولایت مطلقه حق سبحان مشاهده نماید و تمام هندسه هستی را بر معیار ولایت ساری خدای سبحان تفسیر نماید و همه چیز را تجلی ذات خداوند متعال و جلوه باری تعالی ببیند (وحدت شخصی وجود و وحدت شهود) که این حقیقت از راه شناخت شهودی نفس و فقرشناسی وجودی و عین الربط دیدن خود و ما سوای الهی به ذات خدای متعال ممکن و میسر است. چنانکه خداوند سبحان در قرآن فرمود: «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغني الحمید» (66) اگر چه ولایت به سه قسم است:

1 - ولایت عام که با ربوبیت مطلقه الهی همراه است و همه موجودات را زیر پوشش قرار می‌دهد؛ (67)

2 - ولایت خاص که خدای متعال بر همه مؤمنان دارد؛ (68)

3 - ولایت اخص که انبیا و اولیای الهی به این ولایت مشرف هستند. (69)

به هر تقدیر ولایتی که انسان سالک به آن نایل و واصل می‌گردد، از کمالات وجودی و اکتسابی اوست که در پرتو فیض و فضل الهی و موهبت خاصه حق به آن دست می‌یابد و درحقیقت از رهگذر نسیمهای دلکش «رحمت خاصه» (70) و رایحه دل انگیز «هدایت خاصه» (71) و استعانت‌های اطمینان بخش «معیت خاصه» (72) حاصل می‌گردد و در آیات 63 و 64 سوره یونس، آیه 101 سوره یوسف، و آیات 3 و 4 سوره طلاق، و . . . به ظهور تام و کامل رسیده است و ما از همین منظر، نیم‌نگاهی به آنها از افق دید علامه طباطبائی رحمه الله خواهیم داشت:

اشارت اول

«الذین آمنوا و كانوا یتقون لهم البشري في الحياة الدنيا و في الآخرة . . .» (73) که علامه به تبیین ایمان و مراتب آنها، تقوی و درجات آن و ترسیم ولایت عامه، خاصه و اخص پرداخته و در تفسیر «لهم البشري» مرقوم فرموده اند:

«خدای تعالی در این آیه شریفه اولیای خود را بشارتی اجمالی می‌دهد، بشارتی که در عین اجمالی بودن مایه روشنی چشم آنان است، حال اگر منظور از جمله «لهم البشري» انشای بشارت باشد «بشارت باد آنان را که . . .» در نتیجه معنایش این خواهد بود که این بشارت هم در دنیا برای آنان واقع می‌شود و هم در آخرت واقع خواهد شد. و اگر انشا نباشد و خبر باشد و خواسته باشد بفرماید «خدای تعالی بزودی اولیای خود را در دنیا و آخرت بشارت می‌دهد» و بعدها بشارت در دنیا و آخرت واقع می‌شود، ولی آیا آن نعمتی هم که بشارت آن را داده تنها در آخرت تحقق می‌یابد و یا هم در دنیا و هم در آخرت؟ آیه شریفه از آن ساکت است.» (74)

اشارت دوم

«فاطر السموات و الارض انت وليي في الدنيا و الآخرة» (75) علامه در تفسیر این آیه نیز به اصل ولایت الهیه و توجه قلوب اولیای الهی و مخلصین از بندگان خاص خدای سبحان به مقام ولایت اشاره نموده و مرقوم داشته اند :

«و لذا بدا به یوسف علیه السلام و هو من المخلصین فی ذکر ولایتہ فقال : «فاطر السموات و الارض، انت ولیي فی الدنيا و الآخرة» ای انی تحت ولایتک التامه من غیر ان یکون لی صنع فی نفسی و استقلال فی ذاتی و صفاتی و افعالی او املک لنفسی شیئا من نفع او ضرر او موت او حیات او نشور .» (76) و علامه نیز در یکی از اشعارشان سروده اند :

من خسی بی سر و پایم که به سیل افتاده ام
او که می رفت، مرا هم به دل دریا برد
من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه
ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که به یک جلوه زمن نام و نشان یک جا برد (77)

اشارت سوم

«و من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله، فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا» (78)

علامه طباطبایی رحمه الله در مبحث «تقوای الهی» و توکل بر خدای سبحان، راه وصل به تقوی و توکل که از خداشناسی و اوصاف و اسماءشناسی اش حاصل می گردد، به مقام ولایت اشاره کرده و رزق را به دو قسم 1 - رزق مادی 2 - رزق معنوی تقسیم نموده و حقیقت رزق را در رزق معنوی که انسان در اثر تکامل وجودی به آن نایل می گردد دانسته و مقوله ایمان، اخلاص، عمل صالح و مراتب و درجات آنها را بر اساس تشکیک پذیری آنها توضیح می دهند و مقام «ولایت الهی» را از آن بندگان شایسته و صالح خداوند به شمار می آورند که لازم است به آنها توجه جدی و عمیق و از سر تدبر و تأمل گردد تا معارف انفسی به دست آید :

«من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب» این مفاد را به دست می دهد که هر کس از خدا بترسد و به حقیقت معنای کلمه پروا داشته باشد - که البته چنین تقوایی حاصل نمی شود مگر با معرفت نسبت به خدا و اسماء و صفات او - و سپس به خاطر رعایت جانب او از محرمات و ترک واجبات - که لازمه آن این است که اراده نکند مگر فعل و ترکی را که او اراده کرده باشد و لازمه این هم آن است که اراده اش در اراده خدای تعالی مستهلک شده باشد - . . .

و اما رزق معنوی را - که رزق حقیقی هم همانست، چون مایه حیات جان انسانی است و رزقی است فناپذیر - بدون پیش بینی خود او می رساند، دلیلش این است که انسان نه از چنین رزقی آگاهی دارد و نه می داند که از چه راهی به وی می رسد . و کوتاه سخن این که : خدای سبحان که ولی و عهده دار سرپرستی بنده متوکل خویش

است، او را از پرتگاه هلاکت بیرون می کشد و از طریقی که خود او پیش بینی آن را نمی کند، روزی می دهد و چنین بنده ای به خاطر این که بر خدای تعالی توکل کرده، و همه امور خود را به او واگذار نموده، هیچ چیز از کمال و از نعمت هائی را که قدرت به دست آوردن آن را در خود می بیند از دست نمی دهد . . . چنی مقامی تنها نصیب صالحین از اولیای این امت می شود، و اما افراد پایین تر یعنی افراد متوسط از اهل تقوی که درجات پایین تری از حیث معرفت و عمل دارند، از موهبت ولایت خدایی هم آن مقداری برخوردارند که با اخلاص ایمان و اعمال صالحشان مطابقت دارد و چنان نیست که هیچ بهره ای از این موهبت نداشته باشند، چگونه محروم باشند با این که خدای عز و جل فرموده : «والله ولي المؤمنين» و جای دیگر به طور مطلق فرموده : «والله ولي المتقين» آری همین که به دین حق متدین هستند، و این سنت حیات را پذیرفته، ورود و خروجشان در امور ناشی از اراده خدای تعالی است، خود تقوی الله و توکل بر او است، برای این که اینگونه افراد مؤمن و متقی اراده خدای تعالی را در جای اراده خودشان قرار داده اند . در نتیجه به همان مقدار از سعادت زندگی برخوردار می شوند، و خدای تعالی برایشان از هر ناملایمی مخرجی قرار می دهد، و از جایی که خود آنان به فکرشان نرسد روزیشان می دهد، و پروردگارشان کافی ایشان است، و او به کار خود می رسد و اراده خود را به کرسی می نشاند، و چگونه چنین نباشد با این که او است که برای هر چیزی قدر و مقداری معین کرده است . و این مؤمنین از محرومیت از سعادت هم آن مقدار سهم دارند که شرک در ایمان و عملشان رخنه کرده باشد .» (79)

پس چند نکته ظریف در تفسیر آیه یاد شده وجود دارد :

- 1 - مراتب ایمان و تقوی (تشکیک پذیری ایمان، تقوی، توکل، . . .) ;
- 2 - راه وصول به تقوای الهی و دست یافتن به مراتب عالیّه آن که شناخت خدای سبحان و مراتب معرفت الهی است;
- 3 - فنای سالک از حیث اراده در اراده خدای متعال به گونه ای که اراده نکند مگر آنچه را که خداوند اراده نماید;
- 4 - رزق الهی دو قسم است : رزق مادی و رزق معنوی که رزق حقیقی است;
- 5 - ولایت الهی به عام، خاص و اخص تقسیم پذیر است که «اولیاء الله» تحت ولایت اخص الهی قرار دارند .

اشارت چهارم

«فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما» (80) علامه طباطبائی رحمه الله پس از بحث از رحمت خاصه و نعمت خاصه که در اثر عبودیت الهی شامل حال بنده صالح خدا می شود، به «نعمت باطنی» که همانا نبوت و ولایت است اشاره می نماید . چنان که نوشته اند :

«فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا»

هر نعمتی رحمتی است از ناحیه خدا به خلقش، لیکن بعضی از آنها در رحمت بودنش اسباب عالم هستی واسطه است، مانند نعمتهای مادی ظاهری، و بعضی از آنها بدون واسطه رحمت است، مانند نعمتهای باطنی از قبیل نبوت و ولایت و شعبه ها و مقامات آن . و از این که رحمت را مقید به قید «من عندنا» نموده که می فهماند کسی دیگر غیر خدا در آن رحمت دخالتی ندارد، فهمیده می شود که منظور از رحمت همان رحمت قسم دوم یعنی نعمتهای باطنی است . و از آنجایی که ولایت مختص به ذات باری تعالی است همچنان که خودش فرموده «فالله هو الولي» ولی نبوت چنین نیست؛ زیرا غیر خدا از قبیل ملائکه کرام نیز در آن دخالت داشته، وحی و امثال آن را انجام می دهند، لذا می توان گفت منظور از جمله «رحمة من عندنا» که با نون عظمت (من عندنا)

آورده شده و نفرمود «من عندي - از ناحیه من» همان نبوت است نه ولایت . و به همین بیان تفسیر آن کسی که کلمه مذکور را به نبوت معنا کرده تایید می شود .

«و علمناه من لدنا علما» این علم نیز مانند رحمت علمی است که غیر خدا کسی در آن صنعتی و دخالتی ندارد، و چیزی از قبیل حس و فکر در آن واسطه نیست . و خلاصه، از راه اکتساب و استدلال به دست نمی آید . دلیل بر این معنا جمله «من لدنا» است که می رساند منظور از آن علم، علم لدنی و غیر اکتسابی و مختص به اولیا است . (81) .

و در این تفسیر نیز چند نکته موجود است که عبارتند از :

1 - رحمت الهی دو نوع است : رحمت عام و رحمت خاص .

2 - علم الهی نیز دو قسم است : علم حصولی و اکتسابی و علم شهودی و افاضه ای که به «علم لدنی» موسوم است .

3 - نعمتهای باطنی الهی چون نعمت نبوت و ولایت به بندگان خاص و اولیای الهی هبه و افاضه می گردد و این نعمت های باطنی دارای شعب و مراتب مختلف هستند که به حسب مراتب وجودی اولیای الهی به آنها عنایت می شود .

اشارت پنجم

«رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذہ وکیلا» (82) علامه در تفسیر این آیه نیز به توحید الوهی و توحید ربوبی و نیل به مقام وحدت حقه حقیقه اشاره می نمایند و می نویسند :

«ولیکون قوله : ربک رب المشرق و المغرب و هو فی معنی رب العالم کله توطئة و تمهیدا لقوله بعده «لا اله الا هو» یعلل به توحید الالوهیة فان الالوهیة و هی العبودیة من فروع الربوبیة التي هی الملك و التدبیر کما تقدم مرارا فهو تعالی لا اله الا هو لانه الرب وحده لا رب الا هو .» (83)

پس مقام توحید بر پایه الوهیت، ربوبیت و مقام عبودیت که از فروع ربوبیت است و همه آنها از بنیادهای معرفتی و عملی مقام ولایت الهیه به شمار می روند در آیه یاد شده است که مرحوم علامه در فرازی از نوشته هایش بر ظواهر و بواطن دین و ارتباط حقیقت به اعتبار دین و شریعت الهی اشاره نموده و می نویسند :

«... در ثبوت و تحقق صراط ولایت که در روی انسان، مراتب کمال باطن خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین می شود تردیدی نیست . . . مرتبه ای از ولایت یعنی انکشاف این واقعیت باطنی برای افراد دیگر غیر از امام نیز ممکن است و می توان بعضی از مراتب ولایت الهیه را با تلاش و کوشش به دست آورد .» (84)

پس ولایت مطلقه که از آن امام معصوم بوده و در اثر لیاقت ذاتی و استعداد فطری و از راه اختصاص الهی و اختیار ربانی به دست آورده وقتی تنزل یابد و به ولایت مقیده تبدیل گردد، از راه سعی، تلاش خالصانه، عارفانه و قرب الهی حاصل می گردد که مردان خدا و اولیای الهی از آن مقام «ولایت» برخوردار بوده اند و در کتاب «ظهور شیعه» نیز علامه آن را از راه خودشناسی، تجرد، خلوص و عمل صالح ممکن می داند . (85) همه این حقایق و مراتب آنها در پرتو نبوت، امامت و ولایت الهی حاصل می گردد و به همین دلیل حصول همه مراتب اولیای خدا و شناخت اسرار و مقامات وجودی آنها و احاطه به مقامات عارفان و سالکان و اولیاءالله ممکن نیست چنانکه علامه در تتمه فصل پنجم رساله الولایه مرقوم داشته اند :

«مقامات الاولیاء و خاصة اسرارهم مع الله سبحانه حیث ان ولایة امرهم لله سبحانه و قد فنت اسماؤهم و

آغاز و انجام عرفان اسلامي در تفسير الميزان

بنابر مطالب پيش گفته و با عنایت به پيش فرض هاي علامه طباطبائي رحمه الله در تفسير و تحليل عرفان بايد دانست که عرفان؛ يعني خداگونه شدن و بنده مخلص و عامل صالح گشتن، وجه الله و وجهه الهي را در تمامي حرکات، سکناات، قول و فعل خویش متبلور ساختن؛ يعني خدای سبحان را از افق معرفت و محبت پرستیدن و التزام به واجبات و محرمات الهي داشتن و در عین حال قرب الهي را جستجو کردن است که همانا از دیدگاه علامه در قرآن کریم، احادیث، روایات و سیره عملي پیامبر اکرم صلي الله عليه و آله، علي عليه السلام و ائمه عليهم السلام موجود و متجلي است و آغاز آن با درون نگري، خودشناسي، تهذيب نفس، طهارت باطن، نورانيت جان و استمرار آن در پرتو عبوديت الهي بر مدار و محور شريعت کامل اسلام ناب و نهايت، انجام و فرجام آن شهود رب و لقاي پروردگار است. پس در نمودار ذیل آغاز و انجام عرفان قرآني ظهور مي يابد: «الا الي الله تصير الامور» و «الا اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون» (87)

پس ولي خدا گشتن و بنده خالص و مخلص خدا شدن غايت عرفان حقيقي، نبوي و علوي است که در آن درد خدا و درد خلق خدا براي رضاي خدا و درون گرایی و برون گرایی با هم اجتماع مي يابند.

نتیجه گیری

پس از بحث و بررسیهاي اجمالي موضوع معرفت نفس در الميزان، اينک به اين نتیجه مي رسيم که قرآن، احادیث و روایات، خود منبع مستقل و اصيلي براي عرفان جامع خواهند بود و قرآن هم مباني و اصول عرفاني از توحيد تا موحد را بخوبي تبیین کرد و هم دستور العملهاي عرفاني و برنامه هاي سلوكي را به تمام و کمال تفسير نموده و تحويل اهل کمال و استعدادهاي ذوقي و باطني مي دهد و از طرف ديگر رياضت هاي معتدل و رهبانيت معقول و خلوت گزینی توأم با فکر، ذکر، سير آفاقي و انفسي را ترويج و مدار انجام واجبات و ترک محرمات قرار مي دهد و شريعت را در همه مقامات عرفاني و سير و سلوكي ضروري مي شمارد و عرفان قرآني و اهل بيتي راه ولايت؛ يعني وصول به مقام شهود حق در عالم و آدم را بر روي همه آدميان و طبقات و صنوف گشوده مي داند و هر کس را طبق ظرفيت وجودي، تلاش، جهاد و اجتهادش از حقايق معنوي بهره مند مي نمايد و به احسن وجه، قرب، فنا، توحيد، خلوص، صلوح و شهود را از رهگذر عبوديت و ولايت پيش روي ارباب سلوک و اصحاب صراط مستقيم الهي مي نهد و شگرف و شگفت زاست که «الميزان» دريائي از عرفان ناب و صاحب لايه هايي از حقايق معنوي و معارف علمي و عملي آسماني است، که هم روح و روحيه عرفاني و هم اندیشه و انگيزه عرفاني و روحاني علامه در شناخت، پژوهش، تحقيق و تدوين الميزان مؤثر بوده است و هم الميزان در غناي فرهنگ عرفاني و تعميق اندیشه، اشراق، بينش و شهود عرفاني بسيار مؤثر است و شايد به جرات بتوان گفت که علامه در تفسير الميزان به نحو دلالتهاي بالمطابقه، بالتضمن و بالالتزام و به شيوه عبارت و اشارت، احياگر عرفان ناب اسلامي بوده است و اين تحقيق مختصر نيز گامي براي فهم، شهود، استخراج، تصفيه، بازشناسي و باز پژوهي عرفان ناب علوي در آيينه الميزان است که بايد به سياحت در اقيانوس مواج معارف الميزان پرداخت و به غوص و غور در اعماق بحر ژرفاي معارف آن اهتمام ورزید تا به تفسير و تاويل عرفان حقيقي دست يافت و عرفان آسماني و ملکوتي را از تحريف اندیشه هاي ليبراليستي و انگيزه هاي الحادگرايانه و افکار التقاطي و انگيخته هاي

پلورالیستی و در نهایت از فرجام تلخ سکولاریستی نجات داد و عرفان خالص، توانمند، کارآمد، انسان ساز و انسانیت پرور را در پرتو آیات بینات قرآنی و ظل نورانی احادیث، روایات و اشعه های جان بخش سیره عملی معصومین علیهم السلام و ادعیه عالیة المضامین آن ذوات مقدسه جستجو کرد و طرحی نو در انداخت و عرفانی کامل بر مشرب قرآن صامت و صاعد ارائه نمود، بمنه و کرمه .

پی نوشت ها :

- 1) دکتر عرفان، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرج، مدیر گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، محقق و نویسنده .
- 2) مائده/105 .
- 3) اشاره به آیه 7 سوره آل عمران است .
- 4) یادنامه علامه طباطبائی رحمه الله، انتشارات شفق، ج 1، صص 52 - 51، «مرحوم علامه هم در عرفان نظری متجلی بود و هم در عرفان عملی متخلق بود»
- 5) همان، ص 52، «علامه طباطبائی رحمه الله برآن بود که عرفان صحیح و برهان کامل در خدمت قرآنند و هرگز عرفان صحیح از قرآن جدا نیست . . .» .
- 6) ر . ک : علامه حسن زاده، در آسمان معرفت، انتشارات تشیع، چاپ پنجم، 1379، صص 56 - 46 .
- 7) جوادی آملی، تفسیر تسنیم، مرکز نشر اسرا، چاپ دوم، 1379، ج 1، ص 199 .
- 8) ر . ک : سید محمدحسین طباطبائی رحمه الله، تفسیر المیزان، ج 6، صص 194 - 178؛ نیز ر . ک : شیعه در اسلام، ظهور شیعه، بررسی های اسلامی، مجموعه مقالات و . . .
- 9) نحل/89 .
- 10) علامه سید محمد حسین طباطبائی، پیشین، ص 190 .
- 11) همان، ج 16، ص 342 .
- 12) به تعبیر استاد علامه حسن زاده آملی «علامه فانی در ولایت بود» در آسمان معرفت، انتشارات تشیع، چاپ اول، ص 62 .
- 13) سید محمد حسین حسینی تهرانی، مهر تابان، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، چاپ دوم، 1417 (ق) . ، ص 219، مصاحبه تلمیذ با استاد .
- 14) الذاریات/56 .
- 15) علامه سید محمد حسین طباطبائی، پیشین، ج 20، ص 497 .
- 16) مائده/105 .
- 17) النازعات/21 .
- 18) انفال/24 .
- 19) ر . ک : سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، ص 371 .
- 20) علامه عارف را کسی می دانست که «خداوند را از سر مهر و محبت پرستش کند» ، علامه سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، انتشارات جامعه مدرسین، زمستان 1362، صص 104 - 10 .

- (21) مائده/105 .
- (22) علامه سيد محمد حسين طباطبايي، رساله الولايه، پيشين، فصل سوم و چهارم .
- (23) همان، فصل پنجم .
- (24) علامه جوادى آملی، علي بن موسي الرضا و القرآن الحكيم، مركز نشر اسراء، چاپ اول، ج 1، ص 196 .
- (25) حشر/18 .
- (26) علامه سيد محمد حسين طباطبايي، پيشين، ج 19، ص 216 و 220 و 287 .
- (27) مرحوم علامه در فرازهاي مهمي در الميزان از توحيد، چه توحيد نظري و چه توحيد عملي سخن به ميان آورده اند، ج 1، صص 415 - 393، ج 4، ص 353، ج 6، صص 175 - 86، ج 10، ص 140، ج 11، صص 178 و 277، ج 12، ص 26 و 134 و 278، ج 17، صص 278 و 355، ج 18، ص 185، ج 20، ص 152 .
- (28) علامه سيد محمد حسين حسيني تهراني، پيشين، رساله لب الالباب .
- (29) مائده/105 .
- (30) علامه سيد محمد حسين طباطبايي، پيشين، ج 6، صص 170 - 169 و ج 19، صص 220 - 219، و رساله الولايه، فصل چهارم .
- (31) انعام/153 .
- (32) علامه سيد محمد حسين طباطبايي، رساله الولايه، پيشين، ص 165 .
- (33) شرح الغر و الدرر، ج 6، ص 172 .
- (34) همان، ج 5، ص 405 .
- (35) همان، ج 2، ص 48 .
- (36) شيخ محمود شبستري، گلشن راز، نشر اشراقيه، چاپ اول، 1368، صص 32 - 28 .
- (37) علامه سيد محمد حسين طباطبايي، رساله الولايه، پيشين، فصل چهارم .
- (38) عيون الحكم و المواعظ، ص 430، مصباح الشريعه، ص 13، تذكرة الموضوعات، ص 11 .
- (39) علامه سيد محمد حسين طباطبايي، الميزان في تفسير القرآن، پيشين، ج 6، ص 172 .
- (40) آيت الله جوادى آملی، تفسير موضوعي قرآن مجيد، ج 13، ص 353، ج 14، ص 41، علي بن موسي الرضا عليه السلام و القرآن الحكيم، ج 1، صص 207 - 195 .
- (41) علامه سيد محمد حسين طباطبايي، رساله الولايه، پيشين، ص 57، آيت الله جوادى آملی، علي بن موسي الرضا عليه السلام و القرآن الحكيم، ج 1، ص 20، تفسير موضوعي قرآن مجيد، ج 12، ص 90 - 85 .
- (42) فصلت/53 : علامه سيد محمد حسين طباطبايي، الميزان في تفسير القرآن، پيشين، ج 17، ص 404 .
- (43) همان، صص 194 - 193 .
- (44) شمس/19 .
- (45) حشر/19 .
- (46) شرح الغر و الدرر، ج 2، ص 387 .
- (47) همان، ج 4، ص 341 .
- (48) همان ج 4، ص 304 .
- (49) همان، ج 1، ص 297 .

(50) همان، ج 2، ص 424 .

(51) همان، ج 5، ص 172 .

(52) همان، ج 5، ص 177 .

(53) مصطفی ملکیان، راهی به رهایی، مؤسسه پژوهش نگاه معاصر، چاپ اول، ص 211 .

(54) شرحی به رساله الولایه علامه طباطبائی رحمه الله، مجله «میراث جاویدان» سال دوم، شماره دوم، ص 96 .

(55) ر . ک : صادق حسن زاده، طریق عرفان، نشر بخشایش، چاپ اول، 1381 ش . ، ص 62 .

(56) علامه سید محمد حسین طباطبائی، رساله الولایه، پیشین، فصل چهارم .

(57) علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، صص 343 - 297، بحث تلمیذ و علامه پیرامون فنا و بقا؛

عرفان نظری، صص 505 - 504؛ سید یحیی یتربی، فلسفه عرفان، صص 479 - 417؛ سید یحیی یتربی، الله

شناسی، ج 1، صص 233 - 188 و ج 2، صص 278 - 274 .

(58) علامه حسن زاده آملی، هزار و یک کلمه، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، 1380، ج 5، کلمه

474، ص 151

(59) بحث هایی از آن قبلا مطرح شد و در شناخت بیشتر نسبت به آن ر . ک : علامه سید محمد حسین

طباطبائی، تفسیر المیزان، شیعه در اسلام، رساله الولایه .

(60) علامه سید محمد حسین طباطبائی، پیشین، ج 1، صص 421 - 303، ج 6، ص 374، ج 10، ص 176، ج 2،

ص 172 و 427، ج 12، ص 41، ج 13، صص 40 و 53، ج 15، ص 202، ج 9، ص 379 و رساله الولایه، پیشین،

فصل سوم و چهارم و پنجم .

(61) علامه سید محمد حسین طباطبائی، رساله الولایه، پیشین، فصل اول و دوم، (فلسفی و برهانی)، فصل سوم

تا پنجم (عرفانی و تفسیری) و المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج 2، صص 443 و 444، ج 8، ص 48، ج 12،

ص 199، ج 15، ص 41، ج 5، ص 350، ج 18، ص 165، ج 3، ص 162 .

(62) همان، ج 1 صص 408 - 393، ج 4، ص 353، ج 6، صص 92 - 86، ج 10، ص 50، ج 7، ص 86، ج 11، ص

277، ج 12، ص 127 و 134 و 215، ج 14، ص 278، ج 17، صص 258 و 305، ج 18، ص 185، ج 20، ص 152

.

(63) علامه سید محمد حسین طباطبائی، رساله الولایه، پیشین، فصل پنجم، و المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19،

ص 113، علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، صص 297 - 243 .

(64) علامه سید محمد حسین طباطبائی، پیشین، ج 13، صص 196 و 195، ج 8، ص 364، ج 17، ص 404، ج

20، صص 143 - 141 .

(65) همان، ج 6، صص 11 و 12، ج 10، ص 88، ج 19، صص 315 - 314، ج 11، ص 123 و 249، ج 10، صص

93 - 88 .

(66) سوره فاطر/15 و نیز ر . ک : علامه سید محمد حسین طباطبائی، پیشین، ج 17، صص 34 - 33، و رساله

الولایه، فصل چهارم .

(67) طه/50 .

(68) بقره/257 .

(69) اعراف/196 .

- (70) اعراف/45 .
- (71) عنكبوت/69 .
- (72) عنكبوت/69 .
- (73) یونس/63 و 64 .
- (74) سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1363، ج 10 ص 136 .
- (75) یوسف/101 .
- (76) علامه سید محمد حسین طباطبائی، پیشین، ج 11، ص 249 .
- (77) سید محمد حسین حسینی تهرانی، پیشین، ص 11 .
- (78) طلاق/3 .
- (79) همان، ج 19، 529 - 528 .
- (80) کهف/65 .
- (81) همان، ج 13، ص 474 .
- (82) مزمل/9 .
- (83) علامه سید محمد حسین طباطبائی، پیشین، ج 20، ص 143 .
- (84) علامه سید محمد حسین طباطبائی، ظهور شیعه، انتشارات فقیه و الست، 1360، صص 141 - 140 .
- (85) همان، صص 142 و 145 .
- (86) علامه سید محمد حسین طباطبائی، رساله الولایه، پیشین، فصل پنجم .
- (87) یونس/65 .